

تحلیل کارکردهای غیرزمانی فعل ماضی در قرآن با رویکرد معناشناسی شناختی

ولی‌اله حسومی^۱

چکیده

فعل ماضی در قرآن با بسامد بالا برای اشاره به رخدادهایی در زمان گذشته به کار رفته است. اما کارکرد فعل ماضی همیشه محدود به این معنای پیش‌نمونه‌ای نیست؛ بلکه با قرار گرفتن در ساختارهای مختلف، کارکردی استعاری یافته و مفاهیم وجهی را کدگذاری می‌کند که بسط استعاری همان معنای پیش‌نمونه‌ای هستند. نوشتار حاضر به روش توصیفی-تحلیلی، این نوع از کاربردهای فعل ماضی در قرآن را با رویکرد معناشناسی شناختی و بهره‌گیری از نظریه استعاره مفهومی و فضای ذهنی مورد بررسی قرار می‌دهد. با توجه به این‌که کاربرد فعل ماضی گاهی فهم آیات را با دشواری‌هایی روبه‌رو کرده و زمینه برداشت‌های مختلف شده است، بررسی کیفیت و کارکردهای این افعال در قرآن از حیث زمانی مهم و ضروری به نظر می‌رسد. طبق بررسی‌های انجام گرفته، فعل ماضی در ساختارهای مختلف از جمله شرطی، التزامی و... کارکرد زمانی ندارد؛ بلکه مفاهیم وجهی مثل غیرواقعی بودن، فرضی بودن و... را به صورت استعاری نشان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: زمان دستوری، فعل ماضی، وجهیت، استعاره مفهومی، فضای ذهنی.

طرح مسئله

زبان قرآن و کیفیت بیان مفاهیم مورد نظر، از مباحث مهم قرآنی است. یکی از مباحث مرتبط با این حوزه کاربرد اقسام زمان در بیان انواع وقایع و جریانات است. در قرآن افعال متعدد با اشکال مختلف زمانی (ماضی، مضارع و امر یا آینده) و در موضوعات مختلف به کار رفته است که گاهی فهم آیه براساس آن زمان، دشوار بوده و سبب ارائه تفاسیر مختلف از آیه شده است. مثلاً گاهی در مورد یک اتفاق مربوط به آینده از فعل ماضی استفاده می‌شود یا در جریان نقل یک رخداد، افعال با زمان‌های مختلف مطرح می‌شوند برخی با فعل ماضی و برخی با فعل مضارع ذکر شده‌اند. مفسرین در برخورد با این آیات عمدتاً بی‌توجه بوده‌اند. یا برداشت‌هایی داشته‌اند که در برخی موارد نادرست و در مواردی نیز برداشت‌های صحیحی داشته‌اند اما این برداشت ضابطه‌مند نبوده است. به‌عنوان نمونه، برخی در مورد کاربرد فعل ماضی در آیات، انسلاخ زمانی را مطرح می‌کنند؛ اما ضابطه این برداشت را مشخص نکرده‌اند. برخی از محققین معاصر برای حل این مشکل، دسته‌بندی نحوین گذشته از زمان و تقسیم آن به ماضی و مضارع و امر را نپذیرفته و معتقدند فعل در زبان عربی خارج از بافت کلام بر زمان خاصی دلالت نداشته و منسلخ از زمان است. برخی محققین نیز زمان فعل را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: ۱- زمان صرفی؛ که همان زمانی است که فعل به‌تنهایی و خارج از سیاق بدان دلالت دارد. ۲- زمان نحوی؛ یا زمان سیاقی و ترکیبی که قرینه‌های لفظی و حالی تعیین کننده آن است. زمان نحوی در واقع همان معنای فعل در سیاق کلام است و معتقدند به همین خاطر اسناد زمان به فعل امری اشتباه است؛ چراکه زمان به‌وسیله سیاق عبارات و قراین لفظی و حالی موجود در کلام حاصل می‌شود (ر.ک: حسان، ۱۹۹۴: ۲۴۰؛ ساقی، ۱۹۹۷: ۲۳۵-۲۳۶).

اما به نظر می‌رسد نمی‌توان زمان را از افعال جدا کرد و اساساً بیان زمان در قالب فعل یکی از مشترکات اکثر زبان‌های دنیاست که نیاز به تبیین دقیق‌تری در این‌باره است. در دوره‌های اخیر بحث کارکردهای غیرزمانی زمان فعل به اشکال مختلف مطرح شده است. زبان‌شناسان شناختی معتقدند که نه تنها فعل بر زمان دلالت دارد بلکه با بهره‌گیری از همین زمان، فعل می‌تواند کارکردهای متعدد داشته باشد. به نظر آن‌ها زمان فعل همیشه وقوع یک رخداد را در یک بازه زمانی خاص نشان نمی‌دهد؛ بلکه زمان فعل با روش‌های مختلف می‌تواند کارکردهای دیگری داشته باشد. (ر.ک: Langacke, 2008: 148)

جستار حاضر با پذیرفتن این مبنا و با بهره‌گیری از مبانی نظری این مطالعات، کاربرد فعل ماضی در

قرآن را مورد بررسی قرار داده تا تبیینی ضابطه‌مند از انواع کاربردهای فعل ماضی در قرآن و پاسخی روشن به سؤالات زیر ارائه کند:

فعل ماضی در قرآن در چه ساختارهایی کارکرد غیر زمانی دارد؟

کارکردهای غیرزمانی فعل ماضی در این ساختارها چیست؟

بدین منظور به روش توصیفی-تحلیلی کاربردهای مختلف فعل ماضی در قرآن مورد بررسی قرار داده است. ابتدا مبانی نظری تبیین زمان و سایر مبانی نظری که در تبیین کارکردهای غیرزمانی زمان فعل لازم است، از منظر زبان‌شناسان شناختی مطرح و سپس کارکردهای مختلف فعل ماضی در آیات مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

پیشینه

کارکردهای وجهی زمان، ابتدا در غرب مطرح شد و کتاب‌ها و مقالاتی در این زمینه تألیف شد که در متن مقاله اشاره و در تبیین مبانی نظری از آن‌ها استفاده می‌شود. اما تا آنجا که نگارنده بررسی کرده است در مورد کارکردهای وجهی و غیرزمانی فعل ماضی در زبان عربی و مخصوصاً زبان قرآن، کار مستقلی صورت نگرفته است. در مورد ابعادی از این موضوع در قرآن و با رویکردی متفاوت مقالاتی تألیف شده است؛ مثلاً در زمینه زمان دستوری و واقعی در قرآن و انطباق یا عدم انطباق آن‌ها با هم کردزعفرانلو کامبوزیا و فیاضی (۱۳۸۵) در مقاله (بررسی زمان واقعی و زمان دستوری در قرآن مجید بر اساس رویکردی زبان‌شناختی) با آوردن شاهد مثال‌هایی از جزء ۳۰ قرآن اثبات کرده‌اند که زمان واقعی و دستوری همه‌جا بر هم منطبق نیستند. امانی و شادمان (۱۳۹۰) در مقاله (مطالعه اصل جایگزینی افعال در بافت آیات قرآنی) نکات معنایی و بلاغی تغییر زمان را بررسی کرده‌اند. اما در این آثار کیفیت خروج فعل از زمان و انتقال مفاهیم وجهی بحث نشده است که نوشتار حاضر با محوریت فعل ماضی به بررسی آن می‌پردازد. البته در زبان فارسی آثاری در این‌باره تألیف شده است. عموزاده و رضایی (۱۳۹۱) در مقاله (بررسی مفاهیم وجهی زمان دستوری در زبان فارسی) بر اساس مدل هانس ریشن‌باخ در تبیین زمان، مفهوم زمان و برخی کارکردهای وجهی زمان دستوری را در زبان فارسی بررسی کرده‌اند. رحیمیان و عموزاده (۱۳۹۲) در مقاله (افعال وجهی در زبان فارسی و بیان وجهیت) مقوله معنایی وجهیت در زبان فارسی را در ارتباط با زمان گذشته مورد بررسی قرار داده‌اند. زمان دستوری و

وجهیت و کاربرد آن در زبان فارسی در آثاری از جمله: کرد زعفرانلو کامبوزیا (۱۳۸۵)، آقاگل زاده و عباسی (۱۳۹۱)، رحمانی پرهیزکار و همکاران (۱۳۹۳)، رحیمیان و عموزاده (۱۳۹۲) و رحیمیان و منصوری (۱۳۹۶) ذکر شده است.

۱- مبانی نظری تحقیق

منظور از مبانی نظری، آن دسته از مطالبی است که پیش‌فرض و مورد پذیرش نگارنده بوده و بر اساس آن‌ها کارکرد فعل ماضی در قرآن تبیین می‌شود. ابتدا مفهوم زمان و چیستی و چگونگی درک و بیان آن در زبان و سایر مبانی مورد نیاز، از منظر زبان‌شناسی شناختی مورد بررسی قرار می‌گیرد، سپس به تحلیل کارکرد فعل ماضی در قرآن پرداخته می‌شود.

۱-۱- مفهوم زمان واقعی و زمان دستوری^۱

یکی از مباحث مهم مرتبط با مفهوم زمان، چیستی و چگونگی درک و بیان آن در زبان و بحث دیگر کارکردهای آن در یک زبان است. زبان‌شناسان شناختی برای تحلیل کیفیت درک و بیان زمان، زمان را به دو نوع تقسیم می‌کنند: اول زمان واقعی، یعنی همان زمانی که در بیرون یک واقعه رخ داده است و دوم زمان دستوری، یعنی کیفیت بیان آن در زبان به کمک ابزار دستوری. (Lyons, 1997: 668) به عبارت دیگر مکان‌یابی رخداد عمل بر روی محور زمان به کمک ابزارهای دستوری اصطلاحاً همان مفهوم مورد نظر از زمان دستوری است. (Comrie, 1985: 1) کیفیت بیان زمان یا تحقق زمانی زمان، به معنای کاربرد ساخت‌هایی زمانی برای گفتگو در مورد رخدادها، وضعیت‌ها و کنش‌ها در نقاط مختلف زمانی است. این بدین معناست که زمان در زبان یا زمان دستوری، مفهومی اشاره‌ای و در رابطه با زمان واقعی، نسبی است. به بیان دیگر زمان در زبان، جایگاه زمانی یک رخداد را نسبت به زمان گفتار یا نسبت به زمان رخدادی دیگر در متن نشان می‌دهد. (Bhatt, 1999: 43) وقتی نقاط زمانی وقوع رخدادها، وضعیت‌ها و یا کنش‌ها نسبت به زمان گفتار سنجیده می‌شوند، ما در حال تعامل با مفهوم «زمان مطلق»^۲ هستیم. اما وقتی که این نقاط زمانی نسبت به نقاط زمانی رخدادهایی دیگر در بافت سنجیده می‌شوند ما با مفهوم «زمان نسبی»^۳ مواجه هستیم. (Comrie, 1985: 5-6)

1. tense.
2. absolute tense.
3. relative tense.

بر این اساس به اعتقاد زبان‌شناسان زمان‌های مختلف گذشته و حال و آینده به‌وسیله یک استعاره خطی قابل درک است؛ از نظر رایشنباخ، زمان یک محور ذهنی در نظر گرفته می‌شود که با سه نقطه: زمان وقوع یا رویداد^۱ (E)، زمان بیان گفته^۲ (S) و زمان ارجاع^۳ (R) به زمان وقوع رخداد قابل توصیف است. (Reichenbach, 1947: 71) عنصر اولی به نقطه‌ای اشاره دارد که رخداد در آن اتفاق می‌افتد. دومین عنصر به نقطه‌ای اشاره دارد که کنش سخن گفتن در آن رخ می‌دهد. این نقطه هویت و معنای خود را از بافت مربوط به سخنگو اخذ می‌کند. (Comrie, 1985: 14) نسبت به نقطه (S) می‌توان سه نقطه را تعیین کرد: قبل از زمان گفتار، هم‌زمان با زمان گفتار و بعد از زمان گفتار. زمان بیان گفته همان زمان حال است به‌عنوان نقطه صفر و ارجاع انتخاب می‌شود و انسان واقعه مورد نظر خود را نسبت به آن، در زمان گذشته یا حال یا آینده توصیف می‌کند. سومین عنصر به نقطه ارجاعی اشاره دارد که نقطه رخداد نسبت به آن سنجیده می‌شود. در این موارد نقطه رخداد نه بر اساس نقطه گفتار (زمان حال) بلکه بر اساس لحظه‌ای دیگر (نقطه‌ای در گذشته یا آینده) سنجیده می‌شود (Reichenbach, 1947: 71).

۱-۲-۱ معنای پیش‌نمونه‌ای فعل ماضی

بر اساس آنچه گفته شد معنای پیش‌نمونه‌ای فعل ماضی، اشاره به یک جریانی است که نسبت به زمان حال در گذشته رخ داده و روی محور زمان، مکان وقوع این رخ داد قبل از نقطه ارجاع است و زمان دستوری با زمان واقعی هماهنگ است. اما این معنای پیش‌نمونه‌ای و هماهنگی زمان دستوری با زمان واقعی، با قرار گرفتن در بافت‌های مختلف به شیوه‌ها و ابزارهای مختلف از جمله استعاره و فضای ذهنی، تغییر و بسط پیدا می‌کند. در این مواقع فعل ماضی دیگر کارکرد زمانی ندارد بلکه برای انتقال مفاهیم ثانوی استفاده شده است که در اصطلاح زبان‌شناسی به آن وجهیت^۴ گفته می‌شود. (Lyons, 1997: 793) به عبارت دیگر از زمان فعل در جمله (زمان دستوری) برای انتقال مفاهیمی غیر از زمان استفاده می‌شود و گوینده از طریق زمان، دیدگاه خود را نسبت به گزاره و رخ داد مورد نظر، به مخاطب منتقل می‌کند. لذا زمان دستوری در این‌گونه مواقع با وجهیت و نوع نظر گوینده در مورد گزاره ارتباط تنگاتنگ پیدا می‌کند. جهت روشن شدن ابعاد بحث، مفهوم «وجهیت» از منظر زبان‌شناسی

1. event time
2. speech time
3. reference time
4. modality

شناختی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ و در ادامه (استعاره مفهومی و فضای ذهنی) که نقش مهمی در گسترش معنای پیش‌نمونه‌ای فعل ماضی و انتقال مفاهیم وجهی ایفا می‌کنند، مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۱-۲- وجهیت و وجه^۱

در مورد وجهیت تعاریف و دسته‌بندی‌های مختلفی ارائه شده است. این مفهوم با وجه فعل ارتباط تنگاتنگی دارد. زبان‌شناسان شناختی، وجهیت را نگرش گوینده نسبت به رویدادهای بالقوه و آنچه رخ داده است، می‌دانند که از این طریق گوینده وقایع مختلف را به هم مرتبط می‌سازد؛ و معتقدند که وجهیت معنای افزوده‌ای را به گزاره می‌افزاید. در تعریف آن، پالمر (۱۹۸۶) بایبی و دیگران (۱۹۹۴) و لاینز (۱۹۹۷) آورده‌اند: «وجهیت، عبارت است از اطلاعات معنایی مربوط به بینش گوینده درباره آنچه گفته می‌شود.» راجر فاولر، وجهیت را گرامر پنهان و ابزاری می‌داند که مردم با آن درجه تعهد و التزام و سرسپردگی خود را نسبت به حقیقت گزاره‌ها بیان می‌کنند. از نظر او وجهیت به نظرگاه آن‌ها درباره تمنا و آرزوی یک حالت از امور اشاره دارد. (Fowler, 1986: 131) بر این اساس می‌توان وجهیت را مقوله‌ای معنایی دانست که درجه امکان، احتمال و یا ضرورت گزاره مطرح شده را نشان می‌دهد (عموزاده و رضایی، ۱۳۹۱: ۵۶). به‌عنوان نمونه در دو مثال زیر:

۱- شاید فردا باران بیارد.

۲- هوا بارانی است.

مثال اول نوعی احتمال بوده و اذعان گوینده به عدم قطعیت وقوع رخداد مورد اشاره را نشان می‌دهد. اما جمله دوم نشان‌دهنده ارزیابی گوینده و دارای معانی وجهی نیست.

به لحاظ معنی شناختی، وجهیت به دو نوع «معرفتی و ریشه‌ای» تقسیم می‌شود. وجهیت معرفتی^۲ با مفاهیمی از قبیل (امکان، احتمال و قطعیت و یا ضرورت) گزاره بر اساس دانسته‌ها و یا شواهد موجود سروکار دارد و نظر و درجه تعهد گوینده بر اساس اطلاع و دانش و شواهد موجود نسبت به محتوای جمله را دربر دارد. (Lyons, 1997: 793) این ارزیابی ضرورتاً نمی‌تواند حاوی حقیقتی قطعی باشد بلکه تنها نظر گوینده در مورد اوضاع امور در دنیای خارج را بیان می‌کند. (Nuyts, 2006: 24) در وجهیت

1. mood

2. epistemic modality

ریشه‌ای^۱ مفاهیمی چون (توانایی، اجازه و اجبار) برای انجام عمل موجود در محتوای جمله موجود است. این نوع وجهیت در حقیقت درجه مقبول بودن گزاره را براساس هنجارها و قوانین موجود و یا ملاک‌های اخلاقی و اصولی گوینده‌ی مسئول نشان می‌دهد.

وجهیت و نوع نگرش گوینده در مورد گزاره مورد نظر به اشکال مختلف در کلام ظهور و بروز پیدا می‌کند. یکی از این اشکال در «وجه» فعل نمود پیدا می‌کند؛ لذا اگر وجهیت را نگرش سخنگو درباره حقیقت و درستی یک پاره‌گفتار و میزان قاطعیت گوینده در بیان یک گزاره بدانیم که نوع روابط میان افراد و مناسبات اجتماعی را مشخص می‌کند و مشخصه‌ای جمله‌ای محسوب می‌شود، وجه فعل آن دسته از ابزارهای دستوری است که نگرش گوینده را در فعل بروز می‌دهد. وجه فعل صورت یا جنبه‌ای از آن است که بر اخبار، احتمال، امر، آرزو و تمنا، تأکید و امید و برخی امور دیگر دلالت می‌کند؛ و عبارت است از دلالت فعل بر وقوع یا عدم وقوع عمل به شکل اخبار یا احتمال یا امر. از این جهت وجه فعل ارتباط مستقیم دارد با معنی. یک دسته‌بندی مورد پذیرش از وجه تقسیم‌بندی آن به سه نوع اخباری، التزامی و امری است.

وجه اخباری: وجه اخباری در صورتی به کار می‌رود که وقوع یا عدم وقوع فعل از نظر گوینده حتمی باشد. وجه التزامی آن صورت یا جنبه‌ای از فعل است که بر امری احتمالی و غیرقطعی مثل آرزو، میل، خواست، دعا، امید، شرط، شک، لزوم و مانند آن‌ها دلالت کند. وجه امری: در بعضی صیغه‌های فعل، فرمانی به نفی و اثبات می‌دهیم؛ یعنی به کسی می‌گوییم که کاری را انجام دهد یا ندهد و یا حالتی را بپذیرد یا نپذیرد. در وجه امری کار به صورت حکم و فرمان، خواهش، خواست و تمنا بیان می‌شود (افاگل‌زاده و عباسی، ۱۳۹۱: ۱۴۱). اما وجهیت و نگرش گوینده منحصر در کاربرد اشکال وجهی فعل و قیود وجهی مثل شاید و احتمالاً و... نیست؛ بلکه این نگرش گاهی در زمان فعل نمود پیدا می‌کند. یعنی گوینده مثلاً فعل ماضی را در جمله به کار می‌برد اما هدف او اشاره به وقوع یک رخداد که نسبت به زمان حال در گذشته رخ داده و روی محور زمان مکان وقوع آن قبل از نقطه ارجاع است، نیست. بلکه فعل ماضی در این گونه مواقع وجهیت و نگرش گوینده را در مورد آن گزاره مطرح می‌کند. در این گونه مواقع فعل ماضی با شیوه‌های مختلف از معنای پیش‌نمونه‌ای فاصله گرفته و معانی ثانوی را به صورت استعاری منتقل می‌کند. این تغییر کارکرد در فعل ماضی تابع عوامل مختلف

از جمله سیاق، بافت، انگیزه‌های کاربردشناختی و نیز عوامل فرهنگی و اجتماعی است. در این مواقع استعاره مفهومی و فضای ذهنی، نقش مهمی در بسط استعاری فعل ماضی ایفا می‌کنند. به‌عنوان نمونه در جمله (خواستم در مورد موضوعی با شما صحبت کنم) فعل (خواستم) به شکل ماضی به کار رفته است اما اینجا دلالت بر زمان ندارد بلکه گوینده از باب ادب، یک فضای ذهنی قبل از درخواست خود در نظر می‌گیرد و با استفاده از فعل ماضی این فضای ذهنی درخواست را در فاصله دور از زمان حال در نظر می‌گیرد تا به مخاطب خود آزادی عمل در نوع پاسخ را بدهد. این دوری از زمان حال به‌صورت استعاری مفهوم پایین‌تر بودن جایگاه گوینده نسبت به مخاطب را مفهوم‌سازی می‌کند. این کارکرد در ادامه بیشتر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۳ - استعاره مفهومی^۱

به اعتقاد زبان‌شناسان، زمان به‌وسیله استعاره مفهومی قابل درک و بیان است. توضیح این‌که از نظر زبان‌شناسان شناختی استعاره مفهومی ابزار تفکر و شناخت است و از طریق سازوکار استعاری ذهن می‌تواند به موضوعات انتزاعی بیندیشد و درباره آن‌ها صحبت شود. لذا استعاره مفهومی یکی از موضوعات مهم زبان‌شناسی شناختی است که نخستین بار توسط لیکاف و جانسون (lakoff and Jonson: 1980) در کتاب (استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم)^۲ مطرح شد. در این نگرش استعاره به‌مثابه ابزاری برای ارتباط میان دو حوزه شناختی گوناگون عمل می‌کنند. هر استعاره مفهومی دارای یک حوزه مبدأ و یک حوزه مقصد و یک نگاشت مبدأ بر مقصد است (lakoff, 1980: 276). حوزه مبدأ عمدتاً عینی‌تر و ملموس‌تر و حوزه مقصد انتزاعی‌تر و ذهنی‌تر است. حوزه مبدأ مفاهیم خود را ارائه می‌دهد و حوزه مقصد مفاهیم ارائه شده را دریافت می‌کند. عبارتی که بیانگر استعاره‌ای مفهومی است نام نگاشت نامیده می‌شود. نگاشت به انطباق‌های استعاری میان مفاهیم مرتبط به هم اشاره دارد (Grady, 2007: 190).

۱-۴ - فضاهای ذهنی^۳

نظریه فضاهای ذهنی یک نظریه شناختی از ساخت معنی است که نخستین بار توسط فوکونیه مطرح شد. (Fauconnier, 1985: 48) حاصل نظریه این است که ما چگونه زبان را برای ساخت و

1. conceptual metaphor
2. The Metaphors We Live By
3. mental spaces

پردازش معنی به کار می‌گیریم. زبان‌شناسان شناختی معتقدند فضای ذهنی در درک و بیان تعابیر زبانی نقش مهمی ایفا می‌کند. به اعتقاد آن‌ها زبان به‌طور مستقیم موقعیت‌های بیرونی را نشان نمی‌دهد؛ بلکه زبان انعکاس مستقیم شناخت و نشان‌دهنده مفهوم‌سازی است که در ذهن گوینده از آن موقعیت‌ها ایجاد شده است، لذا ذهن نقش مهمی در ارتباطات کلامی ایفا می‌کند (Lee, David, 2001: 2). ذهن علاوه بر این‌که به درک و بیان موقعیت‌های بیرونی کمک می‌کند، در فهم و انتقال مفاهیم انتزاعی نیز نقش اصلی را ایفا می‌کند. در هر دو موقعیت در ذهن فضایی ایجاد می‌شود که گوینده موقعیت بیرونی یا مفهوم انتزاعی را در آن پردازش و بیان می‌کند و شنونده به کمک این فضای ذهنی، آن موقعیت و مفهوم را درک می‌کند. این فضاها ساختارهای بسیار محدودند که ممکن است تصاویر، عقاید، امیدها، داستان‌ها، نگرش‌های گزاره‌ای، واقعیات نظری و وضعیت‌های زمانی و مکانی و... را بازنمایی کند. فوکونیه معتقد است: وقتی ما در هر نوع گفت‌وگو درگیر می‌شویم، در واقع اطلاعات را به‌صورت فضاها یا ذهنی دسته‌بندی می‌کنیم که فضاها یا ذهنی ساخت‌هایی مجزا از ساختارهای زبانی‌اند اما مطابق با اصول راهنما که عبارات زبانی فراهم می‌آورند، در هر گفت‌وگو ساخته می‌شوند (Fauconnier, 1985: 16).

بسیاری از فضاها در شبکه‌ای سلسله‌مراتبی سامان می‌یابند که در آغاز آن یک «فضای پایه» به‌عنوان فضای B یا «فضای واقعیت» وجود دارد و فضاها یا جدید (فضاهای گذشته، فضاها یا آینده و...) در ذیل این فضا ساخته می‌شوند. این فضاها و عناصر درون آن‌ها با هم ارتباط دارند و یک اصطلاح یا عبارت که یک عنصر را در یک فضای ذهنی توصیف یا معرفی می‌کند، می‌تواند به منظور دسترسی به هم‌تای آن عنصر در فضای ذهنی دیگری به کار برود. این ارتباط از طریق اصل دسترسی فراهم گردد (Buszard, 2003: 18).

در مورد مفاهیم انتزاعی مثل زمان چنان‌که اشاره شد به کمک استعاره قابل درک می‌شود. نگاشت بین مبدأ و مقصد که در استعاره مفهومی زمان رخ می‌دهد به کمک همین فضای ذهنی و اصل دسترسی انجام می‌گیرد. فضای ذهنی علاوه بر این ظرفیتی را ایجاد می‌کند که به‌وسیله آن بتوان از مفهوم انتزاعی زمان، مفاهیم انتزاعی‌تر را برداشت کرد. یعنی زمان به‌گونه‌ای به کار می‌رود که نقش اصلی خود را که در بالا به آن اشاره شد ایفا نمی‌کند بلکه، به کمک فضای ذهنی و استعاره مفهومی، مفاهیم ثانوی و وجهی را منتقل می‌کند که در ادامه این کارکرد زمان در قرآن مورد بررسی قرار می‌گیرد. بدین منظور ابتدا توضیح کلی در مورد ارتباط وجهیت و زمان ماضی مطرح و سپس کاربرد آن در قرآن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲- ساختارهای کارکرد استعاری زمان ماضی در قرآن

با توجه به این توضیحات اکنون به کارکردهای غیر زمانی فعل ماضی در قرآن پرداخته می‌شود و این کارکردها در حوزگی‌های فرافکنی ماضی به مستقبل و ساختار شرطی و التزامی و بافت مورد بررسی قرار می‌گیرد. ابتدا توضیحی کلی در مورد کیفیت انتقال مفاهیم وجهی توسط فعل ماضی در این حوزه‌ها ارائه و سپس شواهد قرآنی ذکر می‌شود. در مورد زمان ماضی چنان‌که که اشاره شد، روی محور زمان قبل از زمان حال و نقطه ارجاع قرار می‌گیرد، این نقطه قرار گرفتن قبل از حال و فاصله نسبت به آن، به اشکال مختلف برای بیان مفاهیم وجهی مورد استفاده قرار می‌گیرد. گاهی کاربرد فعل ماضی در جملات شرطی و التزامی است. در این‌گونه مواقع فعل ماضی کارکرد زمانی و برای اشاره به زمان نیست بلکه مفهوم فرضی و غیرواقعی بودن را منتقل می‌کند. در این‌گونه تعابیر، رخداد مورد نظر در فاصله‌ای دور از زمان ارجاع مفهوم‌سازی می‌شود تا در یک فضای ذهنی، (دوری از واقعیت و غیرواقعی و فرضی بودن) که مفهومی انتزاعی‌تر است، قابل درک باشد. در برخی مواقع کاربرد فعل ماضی در این ساختار برای گزارش زمان‌های دور و غیرواقعی و طراحی فضای تخیلی به کار می‌رود که با ایجاد فاصله میان مخاطب و زمان و مکان وقوع فعل، قطعیت را از میان برمی‌دارد (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۹۴). گاهی نیز فعل ماضی برای اشاره به زمان آینده به کار می‌رود. این پدیده زبانی را زبان‌شناسان «فرافکن اشاره‌ای» می‌نامند؛ که در واقع استفاده وجهی از صورت‌های زمانی و نوعی جابجایی زمانی است (Declerck, 2005: 215). به عبارت دیگر در این پدیده، توالی معمول زمان‌ها روی محور زمان، دچار خدشه شده و یک حوزه زمانی در حوزه دیگر انعکاس می‌یابد. در این نوع کاربرد، نیز زمان دستوری بر اساس کاربرد و بافت کلام معانی ثانوی مثل تردید، اطمینان و... را منتقل می‌کند.

فرافکن اشاره‌ای به سه نوع: گذشته آینده- محور^۲، گذشته‌نگرشی^۳ و حال تاریخی^۴ تقسیم می‌شود. گذشته آینده-محور برای نشان دادن قطعیت واقع شدن در آینده نزدیک به کمک صورت فعلی گذشته در بافت خاص انجام می‌گیرد. در گذشته‌نگرشی فعل گذشته به جای صورت حال یا آینده با هدف خاصی انجام می‌گیرد. در حال تاریخی استفاده از زمان حال نوعی ارجاع زمانی نیست بلکه ابزاری

1. deictic projection
2. future-oriented past
3. attitudinal past
4. historical present

است که گوینده و یا نویسنده برای زنده و واقعی تر کردن و جان بخشید به حوادث گذشته برای مخاطب از آن استفاده می‌کند. مثلاً گوینده در دل نقل جریانی مربوط به گذشته، مضارع اخباری را به کار ببرد. در فرافکنی ماضی به آینده، در دسترس نبودن و عدم توانایی در تغییر گذشته به دلیل دور بودن از زمان حال، برای بیان مفاهیم محصوریت و قطعیت که انتزاعی تر هستند، به کار می‌رود. این همان انتقال استعاری از زمان دستوری به مفاهیم وجهی است (عموزاده و رضایی، ۱۳۹۱: ۶۴). به عبارت دیگر، در این‌گونه مواقع با کاربرد فعل ماضی برای اشاره به آینده، گوینده از ویژگی محصوریت و انجام‌یافتگی که در فعل ماضی نهفته است، به مفهوم انتزاعی تر قطعیت، برای وقوع رخداد آینده استفاده می‌کند (ر.ک: Bybee, 1995: 503-517).

در قرآن انواع مختلف فعل ماضی به کار رفته و در بسیاری از مواقع همان نقش اولیه فعل گذشته را ایفا می‌کنند؛ یعنی وقوع یک فعل را در فضای گذشته قرار داده و به تعبیر دستوری، به مکان وقوع یک فعل روی محور زمان در نقطه‌ای قبل از اکنون ارجاع می‌دهد. اما فعل ماضی در قرآن با بسامد بالا در ساختارهای فوق برای انتقال مفاهیم وجهی به کار رفته است. این کاربرد ضابطه‌مند و تابع عوامل مختلف است که در ادامه تبیین می‌گردد.

۲-۱ - کارکرد وجهی فعل ماضی در ساختار التزامی

ساختار التزامی یا به تعبیر دستوری، وجه التزامی، چنانکه اشاره شد، وقوع یا عدم وقوع فعل را با احتمالی از قبیل آرزو، میل، امید و شرط بیان می‌کند (احمدی‌گیوی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۲۱۹). فعل ماضی در این ساختار کارکرد زمانی ندارد بلکه مفهوم وجهی «غیرقابل تحقق و در دسترس نبودن» را به صورت استعاری منتقل می‌کند. کاربرد فعل به شکل ماضی و دور کردن آن از زمان حال در این ساختار، مفهوم دور از واقع بودن رخ داد آرزو شده را به صورت استعاری منتقل می‌کند. به‌عنوان نمونه در آیه «يَا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَةَ» (الحاقه/۲۷) این بافت به همراه نشانگر وجهی^۱ «يَا لَيْتَهَا» مانع برداشت زمانی از فعل ماضی (کانت) می‌شود. فعل ماضی در اینجا مفهوم تمنایی و غیرواقعی بودن را به صورت استعاری منتقل می‌کند. برای این آیه یک فضای پایه می‌توان در نظر گرفت که در آن «مرگ همه‌چیز را تمام نکرده است». با توجه به این فضای واقعی، کافر شرایطی خلاف واقع را تصور می‌کند که در این فضا

«مرگ همه چیز را تمام کرده است.» از طریق نگاشت بین این دو فضا آیه سناریویی غیرمحمتمل را طرح می‌کند که با کاربرد نشانگر وجهی (لیت و شکل ماضی فعل) نشان می‌دهد که هیچ احتمالی برای رخداد فعل متصور نیست و با تلفیق مفهومی بین این دو فضا، فعل ماضی به صورت استعاری مفهوم عدم تحقق را منتقل می‌کند.

نمونه دیگر آیه ۴۰ سوره النبأ: «إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا». این آیه نیز از زبان کافر خارج می‌شود و با کاربرد فعل ماضی، موقعیت غیرواقعی و حادث نشده (خاک بودن) آرزو شده است. به عبارت دیگر با فعل ماضی (کنت) خاک بودن کافر در موقعیت دور از واقعیت فعلی مفهوم‌سازی شده است. در اینجا نیز براساس نظریه فضای ذهنی، با دو فضای متفاوت مواجه هستیم. فضای پایه «کافر خاک نیست» فضای واقعی است که بر اساس آن فضای دوم «کاش خاک بودم» متصور شده است. اما با کاربرد شکل ماضی فعل (کنت) و نشانگر وجهی (لیت) تحقق این فضا قبل از فضای واقعی مفهوم‌سازی شده و بدین ترتیب نشان می‌دهد که این رخداد به هیچ وجه واقع نخواهد شد. اگر فعل مضارع استفاده می‌شد امکان برداشت عدم تحقق قطعی رخداد در ذهن کافر وجود نداشت.

همچنین در آیه «يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَّا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ» (الأحزاب/۶۶). اینجا به اقتضای بافت و نیز نشانگر وجهی «لیتنا» همراه با فعل ماضی حاکی از آرزوی محقق نشده (اطاعت خدا و رسول) در دل کافران دارد. در این آیه فضای پایه و واقعی این است: «کافران خدا و رسول را اطاعت نکردند». بر اساس این فضا، جمله فوق بر زبان کافران جاری شده است. فعل ماضی در این فضا با نشانگر وجهی «لیتنا» اطاعت نکردن را قبل از زمان واقعی مفهوم‌سازی کرده و به صورت استعاری عدم تحقق آرزوی اطاعت خدا و رسول توسط کافران را مفهوم‌سازی می‌کند. نمونه‌های فوق و آیات متعدد دیگر، ترکیب لیت همراه با فعل ماضی در مورد احوال کافران در قیامت به وفور استفاده شده و بدین ترتیب عدم تحقق و غیرواقعی بودن را منتقل کرده است.

۲-۲ - گذشته بافت محور و انتقال استعاری مفهوم وجهی ترتیب و توالی

گاهی در آیات به یک واقعه و رخداد اشاره می‌شود که در زمان گذشته اتفاق افتاده اما موقع گزارش این رخداد بخشی با فعل ماضی و بخشی با فعل مضارع مفهوم‌سازی شده است. این نوع

کاربرد در آیات متعدد قرآنی به کار رفته است که دقت و تأمل در آن‌ها نکات زبان‌شناختی مهمی را به دست می‌دهد. در این‌گونه مواقع نیز فعل ماضی کارکرد زمانی ندارد؛ بلکه برای نشان دادن ترتیب و توالی طبیعی رخداد مورد نظر است. در این موارد با کاربرد افعال با زمان‌های مختلف و تغییر زمان، فضاهاى ذهنی مقدم و مؤخری ایجاد می‌شود تا توالی و ترتیب وقوع رخداد مورد نظر در آیه تبیین شود. لذا فعل ماضی در این‌گونه مواقع برای اشاره به یک جریانى که نسبت به زمان حال در گذشته رخ داده، نیست؛ بلکه نسبت به فضای وقوع فعل مضارع، مقدم در نظر گرفته شده و به شکل ماضی به کار رفته است.

به‌عنوان نمونه در آیه ۸۹ سوره النحل سخن از برانگیختن انبیا و فرستادگان الهی جهت شهادت دادن در میان قومشان است: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلٰى هٰؤُلَاءِ...». در این آیه بعثت انبیا گذشته برای شهادت با فعل مضارع «نَبْعَثُ» ذکر می‌شود، ولی شهادت دادن حضرت رسول اکرم (ص) با فعل ماضی «جِئْنَا». در اینجا فعل ماضی «جِئْنَا» اشاره به رخدادی که نسبت به زمان گفتگو گذشته است، اشاره ندارد. بلکه این فعل نسبت به «نَبْعَثُ» گذشته است. در این آیه یک فضای ذهنی مقدم بر فضای وقوع «نَبْعَثُ» در نظر گرفته شده است. یعنی پیامبر اسلام پیش از آن‌که دیگر انبیا به‌عنوان شاهد بر قومشان برانگیخته شوند، به‌عنوان شاهد آورده خواهد شد. به عبارت دیگر برای نشان دادن سبقت فعل ماضی «جِئْنَا بِكَ» بر فعل مضارع «نَبْعَثُ» است و این‌که مفهوم «وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا» پیش از مفهوم «نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا» به وقوع خواهد پیوست.

نمونه دیگر در آیه ۶ سوره مبارکه الفتح: «وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ ذَاتُ السَّوْءِ وَعَصِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا». خداوند ابتدا با فعل مضارع از عذاب منافقین و مشرکان خبر می‌دهد؛ در ادامه آیه، غضب و لعنت خداوند متعال و نیز آماده شدن جهنم و بازگشت بد آنان، با فعل ماضی مفهوم‌سازی می‌شود. این تغییر زمان ترتیب و توالی را نشان می‌دهد. یعنی ابتدا خداوند بر آن‌ها غضب کرده و بر آنان لعنت فرستاده و جهنم را برای آن‌ها آماده کرده و پس از بازگشت، آن‌ها را عذاب می‌کند.

۲-۳ - فرافکنی ماضی به آینده و انتقال استعارى مفهوم قطعیت

یکی از مواضع کاربرد فعل ماضی در قرآن، توصیف رخدادهایی است که زمان وقوع آن‌ها آینده است. در این موارد با فرافکنی اشاره‌ای زمان گذشته به آینده مواجه هستیم و چنانکه اشاره شد از نظر زبان‌شناختی، این‌گونه کاربرد زمان، انعکاس اشاره‌ای از نوع گذشته آینده-محور است. در این نوع

کاربرد، فعل با ظاهر ماضی به کار رفته و زمان دستوری آن گذشته است اما زمان رخداد عمل آینده است. در این گونه مواقع فعل ماضی برای انتقال مفهوم وجهی (قطعیت) به کار رفته و محتمل‌الوقوع به شکل حتمی‌الوقوع ذکر می‌شود (سامرایی، ۱۴۲۰، ج ۴: ۵۶). در این نوع کاربرد، بافت و عناصر کاربردشناختی همچون قطیبت جمله، وجود یا عدم وجود قید زمان و... در برداشت وجهی از ماضی تأثیرگذار است. مواردی که در قرآن فعل ماضی برای بیان قطعیت به کار رفته بسامد بالایی دارد و یکی از عوامل فوق به این کاربرد کمک کرده است.

به‌عنوان نمونه در نقل حوادث مربوط به قیامت و بهشت و جهنم، فعل ماضی به کار رفته است. در این گونه مواقع ابتدا فعل مضارع به کار رفته و فضای ذهنی‌ای در زمان آینده تشکیل می‌دهد و سپس در این بافت فعل ماضی به کار می‌رود. این بافت موقعیتی به‌عنوان یک نشانگر وجهی زمینه را فراهم می‌کند تا مخاطب از فعل ماضی برداشت وجهی کند نه زمانی. به‌عنوان نمونه در آیه: «يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا» (طه/۱۰۸) این آیه در سیاق و بافت آیات مربوط به قیامت است؛ در آیه ۱۰۰ همین سوره آمده است: «مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا». در این سیاق آیه فوق مطرح می‌شود. افعال به کار رفته در این سیاق عمدتاً به‌صورت مضارع به کار رفته‌اند، اما در این بین برخی حوادث با فعل ماضی به کار رفته‌اند. در آیه فوق (خَشَعَتِ) بین دو فعل مضارع به کار رفته است و این نکته را با تأکید و قطعیت و وجهیت معرفتی بیان می‌کند که صداها در این روز پایین می‌آید. این نوع کاربرد با سیاق ارتباط دارد. در سیاق این آیات، عنصر گفتگو در قیامت نقش مهمی ایفا می‌کند. یعنی از میان احوال مختلف قیامت، وضعیت گفتگوی افراد در کانون توجه قرار گرفته است. در این سیاق افعال مختلف مرتبط با این فضا به کار رفته‌اند (يَتَخَفَتُونَ، يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ، يَسْأَلُونَكَ، فَقُلْ). سپس این آیه مطرح می‌شود و خاشع بودن اصوات از قلمرو توجه به کانون توجه منتقل شده و با قطعیت بیان می‌شود.

در ادامه همین آیه قطعیت و فرافکنی گذشته به آینده به شکل دیگری مطرح می‌شود. ماضی نقلی در آیه زیر و در موارد متعدد دیگر با فرافکنی اشاری به آینده، مفهوم وجهی (قطعیت) را منتقل کرده است. در آیه: «وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» (طه/۱۱۱)، وجهیت معرفتی وجود دارد؛ هرچند وجهیت تکلیفی نیز به‌نوعی در آن مشاهده می‌شود. ابتدا ماضی ساده و سپس ماضی نقلی و دوباره ماضی ساده به کار رفته است. در این آیه نوعی عدم انطباق بین زمان دستوری و زمان واقعی

رخداد فعل مشاهده می‌شود. زمان دستوری گذشته است و رخداد مورد اشاره مربوط به آینده است. ماضی نقلی با قطبیت مثبت به کار رفته و همین مثبت بودن یکی از عوامل تعیین کننده در فرافکنی ماضی نقلی به آینده است و نمی‌توان آن را به صورت منفی بیان کرد. در این نوع فرافکنی مخاطب نسبت به رخداد مطرح شده در آیه موضع مردد یا خلاف دارد؛ لذا آیه به صورت مثبت با زمان گذشته به کار می‌رود و رخداد مورد نظر را به صورت واقعی و به مثابه عملی که اتفاق افتاده، توصیف می‌کند. این عبارت را نمی‌شود منفی کرد، چون آیه در مقام بیان قطعیت وقوع رخداد است و این نتیجه مثبت در پی دارد نه منفی. یعنی نمی‌شود گفت (زیان نکرده است آن کسی که ظلم کرد). زیرا کسی که ظلم کرده فکر می‌کند سود کرده یا حداقل ضرری نکرده است - حال اگر آیه با قطبیت منفی بیان شود، می‌شود همان تأیید ذهنیت مخاطب و نمی‌تواند در مورد رخداد عمل به مخاطبش اطمینان خاطر بدهد که در بازه زمانی مذکور در گفتگو، عملی را قطعاً انجام خواهد داد؛ و طرح این مطلب بیهوده و عبث خواهد بود و اصطلاحاً نوعی ناسازواری کاربردشناختی وجود دارد. چون (زیان ندیدن به خاطر ظلم کردن) که نگرش مخاطب است، قبلاً حاصل شده بود، درحالی‌که این آیه می‌خواهد خبر تازه‌ای به مخاطب بدهد و او را از رخدادی باخبر کند که حتماً رخ خواهد داد؛ و به او بگوید که فکر نکن ظلم کردن اثری ندارد؛ خیر هرکسی ظلم کند زیان کرده است. آیه با این قطبیت مثبت و در سیاق آیات مربوط به آینده (قیامت) درصدد است تا به مخاطب خود بگوید منتظر بمان که اگر ظلم کردی، در آینده زیان خواهی کرد.

نمونه دیگر در آیه ۶۴ سوره مبارکه طه در مقام اشاره به جریان موسی (ع) و فرعون و ساحران، قرآن کریم این جمله فرعون را به ساحران ذکر کرده است: «فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوْا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى». فرعون در سخن خود خطاب به ساحران فعل ماضی نقلی به کار می‌برد. طبق بافت این جریان بناست در ادامه اتفاق بیفتد و هنوز رخ نداده است. در اینجا ماضی نقلی برای بیان آنچه در ذهن فرعون هست به کار رفته است. او با به کار بردن فعل (وَقَدْ أَفْلَحَ) به صورت ماضی نقلی، خطاب به ساحران قصد انتقال مفهوم وجهی (قطعیت) را دارد و فعل ماضی در اینجا کارکرد زمانی ندارد. یعنی قطعاً امروز هر کس فائق آید پیروز است.

این مطلب ما را به این نکته رهنمون می‌شود که در آیات قرآنی با توجه به بافت و موضوع سخن از فعل ماضی یا مضارع استفاده می‌شود. گاهی به دلایل مختلف لازم بوده است علاوه بر اشاره به

رخداد آینده، قطعیت آن هم مورد توجه و تأکید قرار بگیرد؛ در این گونه مواقع گاهی از فعل ماضی استفاده شده است مثل دو نمونه بالا. اما در برخی مواقع هدف اشاره به اتفاقی است که در آینده رخ خواهد داد و آیه صرفاً در مقام گزارش است در این مواقع نیز معمولاً فعل مضارع استفاده شده است.

۴-۲ - کارکردهای وجهی فعل ماضی در ساختار شرطی

در آیات قرآن در موارد متعدد فعل ماضی در جمله شرط به کار رفته است؛ کاربرد فعل ماضی در ساختار شرطی حاکی از عدم دلالت آن بر زمان است. در این موارد فعل ماضی نوعی ارزیابی وجهی را در مورد گزاره یا حادثه موجود در آیه منتقل می‌کند. نکته قابل توجه در این کاربرد این است که فعل ماضی در این ساختار برخلاف مورد قبل، بر قطعیت دلالت ندارد. اما برخی مفسرین گاهی در تفسیر این گونه آیات مفهوم قطعیت را از آیه برداشت کرده‌اند (ر.ک: زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴: ۴۵۶) جهت روشن شدن ابعاد بحث توضیحی در مورد جملات شرطی ذکر و سپس به تحلیل آیات پرداخته می‌شود.

جملات شرطی به صورت کلی به دو نوع شرطی‌های واقعی و شرطی‌های غیرواقعی یا خلاف واقع تقسیم می‌شوند. در شرطی‌های واقعی درستی یا نادرستی گزاره پایه (جمله شرط) تصریح نشده و جمله تنها بیانگر نظر گوینده و فرضی بودن گزاره یا عدم قطعیت آن است. در این گونه مواقع جمله شرط محقق نشده و البته تحقق یا عدم تحقق آن در آینده هم تصریح نشده است. اما اشاره به امکان وقوع گزاره توسط گوینده و تردیدش در مورد اجرایی کردن آن و فرض چنین موقعیتی برای انتقال یک مفهوم وجهی به کار رفته است (عموزاده و رضایی، ۱۳۹۱: ۶۳).

اما شرطی غیرواقعی یا خلاف واقع، قضیه‌ای است بدین صورت که: «اگر A برقرار باشد یا برقرار می‌بود، B هم برقرار می‌بود» و حال آن‌که در واقع A برقرار نیست. در این نوع از شرطی، گوینده با کمک فعل ماضی در جمله شرط، نادرستی، غیرواقعی و فرضی بودن گزاره را تصریح می‌کند. که این کارکرد چنان‌که اشاره شد، نتیجه الگوبرداری استعاری از دوری زمانی برای درک مفهوم انتزاعی‌تر (دوری از واقعیت) می‌باشد. در قیاس با شرطی‌های واقعی که در آن‌ها احتمال وقوع یا عدم وقوع تصریح نشده است، در اینجا گذشته، مفهوم «غیرواقعی بودن» و نادرستی جمله شرط را منتقل می‌کند.

در قرآن این دو نوع جملات شرطی به کار رفته است. برخی مفسرین به اشتباه در برخی مواقع از کاربرد فعل ماضی در این ساختار، مفهوم قطعیت وقوع در آینده را برداشت کرده‌اند. درحالی‌که براساس توضیح پیش‌گفته، فعل ماضی در ساختارهای شرطی چنین کارکردی ندارد. چنین کاربردی

از نظر مفهومی مهم و قابل توجه است و هدف بیان مفاهیم وجهی بوده و اصطلاحاً گذشته فرضی است و دلالت بر زمان ندارد (همان: ۶۴). اما برخی از مفسرین به دلیل عدم توجه به این موضوع گاه دچار لغزش شده‌اند و در برخی مواقع با ایجاد انواع تغییرات در بافت آیه تلاش می‌کنند آیه را مطابق فهم و ذهنیت خود تفسیر کنند.

به عنوان نمونه آیه ۲۳ سوره الانفال: «وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ»؛ این آیه یک شرطی خلاف واقع را نشان می‌دهد و موضع معرفتی در این شرطی منفی است. بدین معنا که امکان تحقق آن در گذشته و حال و آینده وجود ندارد. نشانگر وجهی (لو) همراه با فعل ماضی و بافت، این عدم امکان وقوع را بازنمایی می‌کنند. در این آیه بافت نشان می‌دهد که اساساً صبحت بر سر وقوع عملی (شنوا کردن) در آینده است. بر اساس آیات قبل این افراد قابلیت شنیدن ندارند: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» و لذا بر اساس این آیه، خداوند اگر خیری در آن‌ها ببیند آن‌ها را شنوا می‌کند. در این فضا آیه مورد نظر با قالب شرطی و حرف (لو) و فعل ماضی، در فضای غیرقابل تحقق قرار گرفته و این پیام به خواننده منتقل می‌شود که در آن‌ها خیری وجود ندارد و چنین جمله‌ای (علم به وجود خیر در آن‌ها) فرضی و نادرست و غیرواقعی و غیر قابل تحقق است. لذا علم خدا به وجود خیر در آن‌ها وجود خارجی ندارد و لذا جواب شرط یعنی شنوا شدن آن‌ها هم تحقق خارجی نمی‌یابد. در این آیه فعل ماضی (علم) در فضای دور از زمان حال مفهوم‌سازی شده و این حوزه مبدأ است و سپس با انتقال استعاره‌ای به حوزه مقصد و نگاشت مبدأ بر مقصد، مفهوم انتزاعی‌تر (دور از واقعیت بودن تحقق علم در آن‌ها) مفهوم‌سازی و قابل درک شده است. برای این جمله یک فضای پایه و واقعی می‌توان در نظر گرفت که در این فضای ذهنی جمله «خیر در آن‌ها وجود دارد و خداوند آن‌ها را شنوا کرده است» معتبر است. اما آیه فوق شرطی غیرواقعی را مطرح می‌کند و نشان می‌دهد که اگر فضا به گونه‌ای دیگر بود، در آن فضا رخداد دیگری واقع می‌شد، اما این فضا غیرقابل تحقق است؛ لذا جواب شرط نیز غیرقابل تحقق است.

نمونه دیگر در آیه: «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَكَلْدٌ فَأَنَا أَوْلُ الْعَابِدِينَ» (الزخرف/ ۸۱) فعل ماضی در قالب شرطی بیان شده است. برخی مفسرین به دلیل عدم توجه به ساخت شرطی و کاربرد فعل ماضی، به دلیل محال بودن فرض فرزنددار بودن خداوند، تغییراتی را در آیه ایجاد کرده و آیه را مطابق فهم خود تفسیر کرده‌اند. به عنوان نمونه برخی اختلاف در مورد نوع «إن» را مطرح کرده و گفته‌اند «إن» در اینجا

نافیه است نه شرطیه و شرطی بودن آن را فاقد معنای صحیح می‌دانند (ر.ک: طبری، ۱۳۶۵، ج ۱۱:

۲۱۵-۲۱۷؛ ابی حیان، ۱۴۲۲ ج ۸: ۲۸-۲۹؛ شنقیطی، ۱۴۲۵، ج ۷: ۲۸۷-۳۰۵)

اما این‌گونه تفاسیر به دلیل عدم توجه به کارکردهای وجهی فعل ماضی در جملات شرطی است. در این آیه با ساختار شرطی خلاف واقع و به کار بردن فعل ماضی «کان»، فرض فرزند داشتن خداوند در فضای ذهنی تخیلی و دور از زمان حال مفهوم‌سازی شده و نوعی فاصله زمانی بین وقوع فعل از واقعیت کنونی ایجاد شده است. در این فاصله زمانی شنونده خود را در فضای پس از وقوع فعل می‌بیند و در یک فضای ذهنی، مفهوم وجهی مورد نظر گوینده را- که همان محال بودن فرزند داشتن خداوند است- دریافت می‌کند. به عبارت دیگر برای این آیه یک فضای پایه و واقعی می‌توان در نظر گرفت که در آن «خداوند فرزندی ندارد و پیامبر^(ص) اولین عبادت‌کننده نیست» معتبر است. در آیه فوق با توجه به این فضای واقعی، شرطی خلاف واقع را تصور می‌کند که در آن فضا اگر خداوند فرزندی داشت پیامبر^(ص) اولین عبادت‌کننده او بود.

در این فضا مخاطب فرصت پیدا می‌کند تا تصور کند که این شخص که ادعای عبادت خداوند را دارد، اگر خداوند فرزند داشت نیز حتماً او را عبادت می‌کرد؛ پس معلوم است که او فرزند ندارد که این پیامبر او را عبادت نمی‌کند. در این آیه، شاهد نگاشت مبدأ بر مقصد و انتقال مفاهیم استعاره هستیم. نام نگاشت «إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ» فرزند داشتن خداوند در این آیه با فعل ماضی، در فاصله دور از زمان حال مفهوم‌سازی شده است و این حوزه مبدأ است؛ و این دوری از زمان حال، در یک فضای ذهنی، دوری از واقعیت در حوزه مقصد را که یک مفهوم انتزاعی‌تر است منتقل می‌کند. در این آیه نشانگر وجهی «إن» در شکل‌گیری این فضای ذهنی و برداشت استعاره نقش مهمی ایفا می‌کند. انواع فضاها به کمک فعل ماضی در ساختار شرطی ترسیم شده و در این فضا انواع مفاهیم وجهی به صورت استعاره انتقال شده است که در ادامه با تکیه بر نظریه استعاره مفهومی، با تفصیل بیشتر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳- تحلیل کارکردهای استعاره فعل ماضی در ساختار شرطی

در این بخش مهم‌ترین کارکردهای استعاره فعل ماضی در انتقال مفاهیم وجهی در ساختارهای شرطی در آیات قرآنی مورد بررسی قرار می‌گیرد. البته فعل ماضی کارکردهای متعدد دیگر نیز دارد که پرداختن به همه آن‌ها در این مقال نمی‌گنجد و موارد ذکر شده جهت نمونه و تبیین بیشتر کارکردهای غیرزمانی فعل ماضی است.

۱-۳ - ترسیم فضای تخیلی

یکی از کارکردهای فعل ماضی در جملات شرطی ترسیم فضای تخیلی و دور از واقع است تا در این فضای تخیلی مخاطب بتواند پیام آیه را در یک فضای ذهنی مفهوم‌سازی کند. به‌عنوان نمونه در سوره کهف در مقام مفهوم‌سازی از گستره کلمات حق تعالی فعل ماضی در جمله شرطی به کار می‌رود: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» (الکهف/۱۰۹). این آیه یک شرطی خلاف واقع است. در این آیه کاربرد فعل ماضی و نشانگر وجهی (لو) کمک می‌کند تا مخاطب از فعل ماضی برداشت زمانی نکند. در اینجا مفهوم غیرواقعی بودن رخداد مورد نظر آیه، از طریق نگاشت استعاری بین دو حوزه مفهومی «غیر واقعی بودن» و «فعل ماضی» و ویژگی دور از نقطه صفر زمانی بودن آن قابل درک شده است. فعل ماضی «کان» در این آیه به دلیل قرار دادن وقوع فعل در فضای زمان گذشته و دور کردن آن از زمان حال روی محور زمان، مفهوم غیرواقعی و دور از واقع بودن آن را مفهوم‌سازی می‌کند و با ایجاد این فاصله، فضایی تخیلی را در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند که در این فضا فرصت می‌کند دریا را به‌صورت مرکبی فرض کند که با نوشتن کلمات پروردگار تمام شده ولی کلمات هنوز تمام نشده است؛ و به این ترتیب عظمت حق تعالی را درک کند که بدون این بیان استعاری درک و بیان آن امکان‌پذیر نیست. این امکان از طریق نشانگر وجهی (لو) و فعل ماضی (کان) امکان‌پذیر شده است. لذا دیگر در این فضا نباید از این صحبت کرد که دریا می‌تواند مرکب بشود یا شده است. این آیه در مقام بیان این نکته نیست.

۲-۳ - کارکرد غیر زمانی فعل گذشته در آیات اعتقادی

از موارد استفاده و کارکرد غیر زمانی فعل ماضی در آیات مربوط به پیامبران است که فعل ماضی در برخی آیات مرتبط، برای بیان مفاهیم وجهی به کار رفته است. به‌عنوان نمونه در آیه: «ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبَطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الأنعام/۸۸). این آیه در سیاق آیات مربوط به پیامبران است؛ بعد از توصیفاتی که آیات قبل در مورد برخی از پیامبران مطرح می‌کند و اینکه خداوند آن‌ها را به راه راست هدایت کرده است تا می‌رسد به آیه فوق. در این آیه فعل «أشْرَكُوا» به‌صورت ماضی به کار رفته است؛ در اینجا فعل ماضی به کمک نشانگر وجهی «لو» دلالت بر کارکرد غیر زمانی دارد. قرار دادن فضای وقوع «شرک ورزیدن» در زمانی دور از زمان حال برای انتقال استعاری به مفهوم «محال بودن و عدم وقوع شرک توسط پیامبران» است.

۳-۳ - کارکرد وجهی فعل ماضی در مفهوم‌سازی

فعل ماضی در آیات متعدد برای مفهوم‌سازی از امور مختلف از جمله قیامت، بهشت، جهنم و نیز خود قرآن به کار رفته است. برخی براساس کاربرد فعل ماضی در این گونه موقعیت‌ها، نتیجه‌گیری کرده‌اند که قیامت و بهشت و جهنم همین الان هم برپاست. این‌که این سخن تا چه حد درست است موضوع نوشتار حاضر نیست ولی آنچه محل بحث است این است که در برخی از این موارد فعل ماضی اساساً کارکرد زمانی ندارد بلکه برای مفهوم‌سازی ذهنی و انتقال مفاهیم استعاری به کار رفته است.

به‌عنوان نمونه در آیات ۱۳-۳۷ سوره مبارکه حاقه که فضای وقوع قیامت و احوال آن را مفهوم‌سازی می‌کند، انواع فعل‌ها به‌صورت ماضی به کار رفته است. ترسیم این فضا با آیه ۱۳: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ» شروع می‌شود. در ادامه تا آیه ۳۷ افعال عمدتاً به‌صورت ماضی به کار رفته‌اند: «وَحَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً» «فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ». وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ» و الی آخر. در اینجا فعل‌های ماضی همراه با «اذا» به کار می‌روند. در این آیات فعل ماضی کاربرد زمانی ندارد. زیرا اول این‌که با نشانگر وجهی «اذا» همراه هستند. دوم این‌که بافت و کاربرد افعال مضارع در این بافت، حاکی از آن است که اتفاق مربوط به آینده است. مثلاً در همین فضا آیه ۱۷ و ۱۸ با فعل مضارع ذکر می‌شوند: «...وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ» «يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ». لذا نشانگر وجهی و زمان و بافت، مانع برداشت زمانی از فعل ماضی هستند. لذا فعل ماضی در اینجا کارکرد وجهی و غیرزمانی دارد. قرار دادن فضای وقوع قیامت در زمان گذشته و با فاصله از زمان حال، جهت ایجاد یک فضای ذهنی برای مخاطب است تا خود را بعد از فضای وقوع قیامت قرار دهد و هول و هراس آن را در ذهن مجسم کند. لذا فعل ماضی مفهوم وجهی «تهدید» را در اینجا منتقل می‌کند.

فعل ماضی در موقعیت‌های مختلف برای مفهوم‌سازی از عظمت قرآن استفاده شده است. به‌عنوان در آیه ۸۸ سوره اسراء آمده است: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا». در این آیه فعل ماضی «اجتمعت» در جمله شرطی همراه با نشانگر وجهی «إن» به کار رفته و در ادامه نیز فعل «كان» به شکل ماضی به کار رفته است. موقعیت اجتماع انس و جن و نیز پشتیبانی آن‌ها از یکدیگر با فعل ماضی در فضای زمان گذشته قرار گرفته و موقعیت آوردن مثل قرآن با فعل مضارع، در فضای زمان حال قرار گرفته است. جای طرح این سؤال

است که علت این اختلاف زمان چیست؟ این سؤال را به چند صورت می‌توان پاسخ داد. قریب به اتفاق مفسرین معتقدند که این تحدی به زمان خاصی محدود نیست بلکه تا امروز نیز این ندای مبارزه‌طلبی قرآن در گوش تاریخ پیچیده است (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱۳: ۲۰۱) و از فعل ماضی، زمان دستوری و اشاره به یک جریانی که نسبت به زمان حال در گذشته رخ داده و روی محور زمان قبل از نقطه ارجاع باشد، مدنظر نیست. یک پاسخ این است که در این آیه یک فضای ذهنی مقدم بر فضای وقوع (أَنْ يَأْتُوا) در نظر گرفته شده است که اجتماع انس و جن در آن رخ داد است. به عبارت دیگر زمان وقوع رخداد گذشته بوده و زمان بیان گفته و زمان ارجاع به زمان وقوع رخداد، حال است.

یک پاسخ این است که جمله فوق به دلیل وجود نشانگرهای وجهی «إِنْ و اجتماعت» گویای آن است که فعل ماضی کارکرد زمانی ندارد بلکه برای بیان مفاهیم وجهی به کار رفته است. می‌توان این جمله را یک شرطی واقعی دانست که تنها بیانگر نظر گوینده و فرضی بودن گزاره یا عدم قطعیت آن است. در این گونه مواقع جمله شرط محقق نشده و البته تحقق یا عدم تحقق آن در آینده هم تصریح نشده است. لذا آیه فرض گرفته است که اگر انس و جن اجتماع کنند، نمی‌توانند مثل قرآن را بیاورند و این که اجتماع کرده‌اند یا در آینده اجتماع می‌کنند، آیه در این باره ساکت است. به عبارت دیگر احتمال وقوع یا عدم وقوع تصریح نشده است و ممکن است در آینده این اجتماع اتفاق بیفتد و ممکن هم هست نیفتد. شاید به همین دلیل بوده است که در مورد اعجاز قرآن برخی قائل به نظریه صرفه شده‌اند. اگر شرطی این آیه را غیرواقعی بدانیم در این صورت، با توجه به این که گوینده با کمک فعل ماضی در جمله شرط، نادرستی، غیرواقعی و فرضی بودن گزاره را تصریح می‌کند و فعل گذشته مفهوم «غیر واقعی بودن» و نادرستی جمله شرط را منتقل می‌کند، در این صورت چنین اجتماعی وجود خارجی نداشته و ندارد و این گزاره تنها یک فرض است که اگر می‌خواست اتفاق بیفتد بازآوردن مثل قرآن امکان‌پذیر نبود. در این صورت نیز نظریه صرفه بیگانه با فضای آیه فوق نیست.

۳-۴ - کارکرد وجهی فعل ماضی در آیات فقهی

یکی از کارکردهای غیرزمانی فعل ماضی در آیات فقهی است. در این دسته از آیات فعل ماضی به کار رفته است که فهم آن‌ها را در برخی مواقع با مشکل مواجه کرده است و مفسرین در تبیین آن‌ها نظراتی را مطرح کرده‌اند که به نظر خالی از اشکال نیستند. به عنوان نمونه در آیه ۶ سوره المائده افعال

مختلف به شکل ماضی به کار رفته‌اند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا...».

در این آیه فعل‌های ماضی متعدد در ساختار شرطی، فضایی فرضی را نشان می‌دهند. در مورد «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا» این مشکل مطرح می‌شود که وضو قبل از نماز انجام می‌شود، ولی اینجا با کاربرد فعل ماضی برای «قمتم» چنین برداشت می‌شود که وضو بعد از نماز انجام می‌شود. عده‌ای از مفسرین برای حل این مشکل گفته‌اند، گاهی فعل به کار می‌رود و مقصود از آن اراده انجام آن است و کلمه «قیام» وقتی با حرف «الی» متعدی شود به معنای خواستن و اراده چیزی است، یعنی هنگامی که خواستید نماز بخوانید، وضو بگیرید (ر.ک: همان، ج ۵: ۲۱۹؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱: ۶۰۹).

این برداشت از نظر ادبی می‌تواند درست باشد اما در این آیه افعال ماضی بر زمان دلالت ندارند بلکه برای ترسیم یک فضای فرضی استفاده شده‌اند. در این آیه، شرط «قمتم» محقق نشده و البته تحقق یا عدم تحقق آن در آینده هم تصریح نشده است؛ بلکه «قمتم» موقعیتی فرضی را نشان می‌دهد؛ در این موقعیت فرضی، شنونده خود را در فضای پس از وقوع فعل می‌بیند و در یک فضای ذهنی، مفهوم وجهی «الزام» را دریافت می‌کند لذا آیه دارای وجهیت از نوع تکلیفی است. بنابراین، در این آیه خود وقوع فعل مدنظر است؛ البته نه در گذشته بلکه در یک فضای فرضی که متعلق به آینده است. لذا این مشکل دیگر مطرح نمی‌شود که اگر خود وقوع فعل مدنظر باشد، لازمه‌اش این است که وضو بعد از نماز انجام شود.

نتیجه

بر اساس آنچه مطرح شد نتایج زیر حاصل می‌گردد:

- ۱- فعل ماضی در آیات قرآن کارکردهای متعددی دارد؛ در موارد متعدد در همان معنای پیش نمونه‌ای و اشاره به رخدادی در زمان گذشته و قبل از زمان حال، به کار رفته است؛ اما کارکرد فعل ماضی در قرآن محدود به همین معنای پیش نمونه‌ای نیست.
- ۲- شواهد ذکر شده در این نوشتار حاکی از آن است که زمان ماضی در قرآن در ساختارهای مختلف برای انتقال مفاهیم وجهی به کار رفته است. ساختارهای التزامی و شرطی و نیز بافت نقش مهمی در کاربرد استعاری زمان ماضی و انتقال مفاهیم وجهی ایفا می‌کنند.
- ۳- فرضی بودن رخداد، عدم قطعیت، تصریح به عدم تحقق، ترتیب و توالی و قطعیت رخداد مورد اشاره در آیه از جمله مهم‌ترین مفاهیم وجهی هستند که با بسط استعاری معنای پیش نمونه‌ای فعل ماضی، در ساختارهای اشاره شده، منتقل شده‌اند.
- ۴- انتقال مفهوم (قطعیت) از فعل ماضی تابع سیاق و بافت کاربردی آن است و نقش عوامل بافتی در این موارد مهم است. علاوه بر این، انتقال استعاری مفهوم (قطعیت) توسط فعل ماضی عمدتاً محدود به شکل نقلی آن است.
- ۵- فعل ماضی برخلاف تصور برخی از مفسرین، در ساختارهای شرطی و شرطی-ظرفی در مقام اشاره به قطعیت نیست. فعل ماضی در ساختار شرطی با حرف (لو) حاکی از یک شرطی خلاف واقع است که علاوه بر عدم وقوع رخداد مورد اشاره در گذشته، به عدم وقوع آن در آینده نیز تصریح دارد؛ لذا در این مواقع نباید از فعل ماضی، زمان را برداشت کرد. کاربرد فعل ماضی با حرف «اذ» اشاره به همان معنای پیش‌نمونه‌ای دارد و فعل ماضی اشاره به رویدادی دارد که در زمان گذشته رخ داده است. اما فعل ماضی همراه با «اذا» کارکرد غیرزمانی دارد. در این کارکرد فعل ماضی با هدف ایجاد فضای ذهنی در مورد یک واقعیت بیرونی به کار رفته و یک موقعیت فرضی را نشان می‌دهد که وقوع آن مربوط به آینده است. اما با توجه به ساختار شرطی، در جایگاه اشاره به قطعیت وقوع نیست و نباید از این کاربرد فعل ماضی (قطعیت) را برداشت کرد.
- ۶- کارکردهای غیرزمانی فعل ماضی در قرآن، نقش مهمی در مفهوم‌سازی معارف قرآنی ایفا می‌کنند که عدم توجه به آن ممکن است باعث برداشت نادرست یا پنهان ماندن معارف موجود در آیه شود.

منابع

کتاب‌ها

القران الکریم.

۱. احمدی گیوی، حسن، (۱۳۸۰)، دستور تاریخی فعل، چاپ اول، تهران، نشر قطره.
۲. فتوحی، محمود، (۱۳۹۰)، سبک‌شناسی، تهران، انتشارات سخن.

مقالات

۳. آقاگل‌زاده، فردوس، عباسی، زهرا، (۱۳۹۱)، «بررسی وجهی فعل در زبان فارسی بر پایه نظریه فضاهای ذهنی»، مجله ادب پژوهی، شماره بیست، تابستان، صص ۱۳۵-۱۵۴.
۴. امانی، رضا، شادمان، یسرا، (۱۳۹۰)، «مطالعه اصل جایگزینی افعال در بافت آیات قرآنی»، پژوهش‌های قرآنی، مقاله ۶، دوره ۱۷، شماره ۶۷، پاییز، صص ۱۵۷-۱۳۰.
۵. داوری، شادی، نغزگوی کهن، مهرداد، (۱۳۹۵)، «از اراده تا آینده: دستورشدگی زمان آینده در فارسی»، مجله زبان‌شناخت، سال هفتم، شماره اول، بهار و تابستان، صص ۸۷-۵۹.
۶. رحمانی پرهیزکار، زهرا، گلفام، ارسلان، افراشی، آزیتا، (۱۳۹۳)، «بررسی طرحواره‌های وجهیت در زبان فارسی با رویکرد شناختی»، فصلنامه مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه، سال اول، شماره ۴، بهار، صص ۱۱۸-۱۰۱.
۷. رحیمیان، جلال، عموزاده، محمد، (۱۳۹۲)، «افعال وجهی در زبان فارسی و بیان وجهیت»، مجله پژوهش‌های زبانی، دوره ۴، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۲، صص ۴۰-۲۱.
۸. رحیمیان، جلال، منصوری، مهرزاد، (۱۳۹۶)، «نقش‌های خواه در فارسی امروز»، نشریه پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، سال هفتم، شماره ۱۳، بهار و تابستان، صص ۱۲-۱.
۹. عموزاده، محمد، رضایی، حدائق، (۱۳۹۱)، «بررسی مفاهیم وجهی زمان دستوری در زبان فارسی»، پژوهش‌های زبانی، دوره ۳، شماره ۱، بهار و تابستان، صص ۷۶-۵۳.
۱۰. کردزعفرانلو، کامبوزیا، فیضی، مریم‌سادات، (۱۳۸۵)، «بررسی زمان واقعی و زمان دستوری در قرآن مجید بر اساس رویکردی زبان‌شناختی»، مجله اسلام‌پژوهی، شماره سوم، پاییز و زمستان، صص ۶۱-۴۹.
۱۱. ویسی‌حصار، رحمان، (۱۳۹۴)، «زمان و نمود در کردی موکریانی»، فصلنامه مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران، سال دوم، شماره ۸، صص ۱۰۱-۱۲۴.

منابع عربی

۱۲. الأندلسی، أبو حیان، (۱۴۲۲)، *البحر المحيط*، تحقیق: الشيخ عادل أحمد عبد الموجود و همکاران، چاپ اول، لبنان/ بیروت، دار الکتب العلمیة.
۱۳. زمخشری، محمود بن عمر، (۱۴۰۷)، *الکشاف فی حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دار الکتب العربی.
۱۴. حسان، تمام، (۱۹۹۴)، *اللغة العربیة معناها و مبناها، بی جا، دار الثقافة.*
۱۵. سامرایی، فاضل صالح، (۱۴۲۰)، *معانی النحو*، اردن، دار الفکر.
۱۶. ساقی، فاضل مصطفی (۱۹۷۷)، *أقسام الكلام العربی من حیث الشكل و الوظیفه*، قاهره، مکتبه الخانجی.
۱۷. شنقیطی، محمدامین، (۱۴۲۵)، *اضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن*، عربستان/مدینه منوره، مکتبه العلوم و الحکم.
۱۸. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۹۰)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت - لبنان، موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۹. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، (۱۳۶۵)، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، مصحح حمید یغمایی، تهران، انتشارات توس.

منابع لاتین

20. Bhat, D.N.S. (1999). *The Prominence of Tense, Aspect and Mood*. John Benjamins, Amsterdam.
21. Binnick, R. (1991). *Time and the Verb*. New York and Oxford: Oxford University Press.
22. Buszard. L. A. (2003). *Constructional Polysemy and Mental Spaces in Potawatomi Discourse*. A dissertation submitted in partial satisfaction of the requirements for the degree of Doctor of Philosophy in Linguistics in the Graduate Division of the University of California, Berkeley.
23. Bybee, J. L. R. D. Perkins and W. Pagliuca. (). *The evolution of grammar: Tense, aspect, and modality in the languages of the world*. Chicago: The University of Chicago Press.
24. Bybee; J. L. (1995). *The semantic development of past tense modals in English*. In *Modality in Grammar and Discourse*. Bybee, J. L. and Fleischman, S. (eds.), 15-53. Amsterdam: John Benjamin Publishing Company. pp503-517
25. Comrie, B. (1985). *Tense*. Cambridge: Cambridge University Press.
26. Declerck; R. (2005). *The relation between temporal and modal uses of indicative forms*. In *Cross linguistic Views on Tense, Aspect and Modality*. Amsterdam and New York: Rodopi.

27. Evans, V. (2005). **The Structure of Time**. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamin.
28. Evans, V. (2013). **Language and Time: A Cognitive Linguistic Approach**. Cambridge: Cambridge University Press.
29. **Mental spaces**. Cambridge, MA: MIT Press (Fauconnier, G).
31. Fowler, Roer. (1986). **Linguistic Criticism**. (1996 2nd ed). Oxford: oxford university press.
32. Grady, J. E. (2007). **Metaphor**. D. Geeraerts and H. Cuckens (eds.), *The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics*, Oxford: Oxford University Press.
33. Hoye, F. L. (2005). **You may think that I couldn't possibly comment! Modality studies: Contemporary researches and future direction**. part I. Journal of Pragmatics, v 37, I 8, PP 1295-1321. Part2: v39, I9, pp1481-1506.
34. Klein, W. (1994). **Time in Language**. London: Routledge.
35. Lakoff, G. and M. Johnson (1980). **The Metaphors We Live by**. Chicago: University of Chicago Press.
36. Lakoff, G. and M. Johnson (1999). **Philosophy in the Flesh**. New York: Basic Books.
37. Langacker, R. W. (2008). **Cognitive Grammar: A Basic Introduction**. Oxford New York: Oxford University Press...
38. Lee, David. (2001). **Cognitive linguistics**. New York, Oxford University Press.
39. Lyons, J. (1977). **Semantics**. Vol. 2. Cambridge: Cambridge University Press.
40. Nuyts, J. (2006). **Modality: overview and linguistic issues**. In **The expression of modality**. W. Frawley (ed.), 1-26, Berlin: Mouton de Gruyter.
41. Palmer, F. R. (1986). **Mood and Modality**. Cambridge: Cambridge University Press
42. Radden, G. and R. Dirven. (2007). **Cognitive English grammar**. Volume2. Oxford: oxford university press.
43. Reichenbach, H. (1947). **Elements of Symbolic Logic**. New York: The Macmillan Company.
44. Sohn, S-O. (1995). **Tense and Aspect in Korean**. Hawaii: Center for Korean Studies.